

## حماس و بنیادگرائی اسلامی ابزاری در دست امپریالیسم (\*)

فریبرز سنجری

از آنجا که با حمله حماس در 7 اکتبر به اسرائیل و نسل‌کشی که دولت و ارتش اسرائیل به دنبال این حمله علیه خلق فلسطین راه انداختند باردیگر مساله ماهیت این جریان به عنوان یکی از نیروهای بنیادگرای اسلامی برای خیلی از افراد و نیروهای سیاسی مطرح گشته است. بحث امروز به بررسی ماهیت این جریان و مهمتر از آن به طور کلی بررسی ماهیت بنیادگرائی اسلامی که به خصوص بعد از قدرت‌گیری جمهوری اسلامی در ایران رشد و گسترش زیادی یافته و در برخی از کشورهای منطقه نیروی سیاسی قابل توجهی را سازمان داده، اختصاص دارد. از آن جا که در شبکه‌های اجتماعی جنایات دهشتناک اسرائیل در غزه علیه مردم فلسطین به عنوان جنگ با حماس معرفی می‌شود برای برخی از فعالین سیاسی که در گذشته از مواضع مترقی فلسطینی‌ها پشتیبانی می‌کردند، گرایش مثبتی نسبت به حماس شکل گرفته است. این گرایش متأسفانه همانند محور مقاومتی‌هایی نظیر حزب توفان، حماس را بخشی از مقاومت مردم فلسطین علیه اسرائیل در نظر می‌گیرد و چگونگی شکل‌گیری این جریان و گذشته و عملکرد ضد مردمی‌اش را به دست فراموشی می‌سپارد.

اما واقعیت این است که حماس به عنوان یکی از نیروهای بنیادگرای اسلامی بخشی از نیروهای ارتجاعی است که اساساً با پشتیبانی امپریالیسم و توسط خود اسرائیل برای به انحراف بردن مبارزات توده‌ها در منطقه شکل گرفته است. به همین دلیل هم کمونیست‌ها و نیروهای انقلابی علی‌الاصول نباید لحظه‌ای از افشای چنین نیروهائی باز بمانند چه رسد به اینکه به فکر حمایت و پشتیبانی از آنها بیفتند.

از آنجا که در بررسی پدیده‌ها باید چگونگی شکل‌گیری و سیر حرکت آنها را در نظر گرفت و به آنها به مثابه فرایندهای بی‌حرکت نگاه نکرد، در رابطه با حماس باید تأکید نمود که خود مقامات دولتی اسرائیل بارها گفته و نوشته‌اند که اسرائیل برای به حاشیه راندن نیروهای چپ و انقلابی و سازمان آزادیبخش فلسطین به شکل‌گیری حماس کمک کرده است. بنابراین وقتی گفته می‌شود، حماس خود زاده سازمان‌های اطلاعاتی از جمله سازمان اطلاعاتی اسرائیل می‌باشد در واقع امر ثابت شده‌ای مطرح می‌شود. حال در این بحث من تنها به چند مورد اشاره می‌کنم؛ با این اطمینان که اگر ریفیقی دنبال فاکت‌های بیشتری باشد بدون شک می‌تواند در نشریات سازمان ما و رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به آنها دست یابد.

من قبلاً در مطلبی که در مورد فلسطین نوشته بودم اشاره کردم که در جریان مذاکراتی که به توافق اسلو منجر شد وقتی اسحاق رابین نخست‌وزیر اسرائیل آن زمان اسرائیل به موضوع حماس اشاره کرد یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین به وی گفت که خودتان حماس را ساختید و اسحاق رابین هم این امر را تأیید کرد. این مکالمه همان زمان توسط خبرگزاری‌ها منتشر شد و با هیچ تکذیبی هم مواجه نگردید.

همچنین "چارلز فریمن" که در گذشته سفیر آمریکا در عربستان بوده نیز تأیید کرده که "حماس را اسرائیل پدید آورد". نامبرده تصریح کرد که: "این نقشه‌ی «شین بت» (سازمان امنیت ملی اسرائیل) بود که فکر می‌کرد حماس می‌تواند سازمان آزادیبخش فلسطین را به حاشیه براند". جدا از این موارد رابرت داریفوس در کتاب خود به نام "بازی با شیطان" با تکیه بر اسناد واقعی به نقش کامل آمریکا و اسرائیل در چگونگی شکل‌گیری حماس پرداخته و تأکید کرده که سازمان‌های امنیتی امثال سیا، موساد و شین بت برای کوتاه کردن دست کمونیست‌ها و نیروهای آزادیخواه ملی در جنبش فلسطین به ساختن حماس پرداختند.

ساخته شدن حماس به دست امپریالیسم و صهیونیسم البته برای انقلابیون ایران تازگی ندارد چون این درست همان کاری است که آمریکائی‌ها در مقابله با انقلاب ایران کردند. در انقلاب ایران هم دار و دسته خمینی را علم کردند و به کمک این دار و دسته انقلاب مردم را به نام خود انقلاب سرکوب کردند و با باد کردن بر حته بنیادگرایی اسلامی که ادعای مخالفت با امپریالیسم را می‌کرد کمونیست‌ها و نیروهای واقعا ضد امپریالیست را تضعیف کردند.

از سوی دیگر این افراد که اغلب خود را چپ می‌خوانند فراموش کرده‌اند که کنترل نوار غزه برای سال‌ها در دست حماس بود و در همان سال‌هایی که کمک‌های مالی امارات متحده عربی و قطر از طریق اسرائیل برای حماس ارسال می‌شد. این جریان مثل هر حکومت غیر مردمی هر نیروی مخالف خود را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد. این افراد به جای اینکه به این واقعیت توجه کنند که حماس در زمان حکومتش در غزه چه بر سر مردم آورده است به انتخاباتی دلخوش کرده‌اند که از قرار حماس در بستر آن به قدرت رسید و دیگر فراموش می‌کنند که به ماهیت و درستی این انتخابات بپردازند که هر کدام از ما در تجربه انتخابات‌های ایران ده‌ها مورد از این مضحک‌های انتخاباتی را شاهد بوده‌ایم.

در ضمن کسانی که در رابطه با حمله حماس به اسرائیل در 7 اکتبر و در پی آن اقدام اسرائیل به نسل‌کشی در غزه، به حمایت از حماس برخاسته‌اند باید در نظر داشته باشند که اسرائیل برای پیشبرد برنامه‌های جنایتکارانه خود در غزه به چنین عملیاتی یا به قول خودشان به یک "11 سپتامبر" نیاز داشت. اگر غیر از این بود اسرائیل به راحتی می‌توانست جلوی این حرکت را بگیرد. فراموش نباید کرد که دولت مصر رسماً اعلام کرد که چند روز قبل از این عملیات به دولت اسرائیل درباره اتفاقاتی که ممکن است روی دهد هشدار داده بود. اما اسرائیلی‌ها این هشدارها را نادیده گرفتند که معنای عملی آن این است که خودشان از چنین اتفاقاتی مطلع بوده و به آن نیاز داشتند!

از آنجا که هدف از این بحث تمرکز بر روی پدیده بنیادگرایی اسلامی است که تقریباً با قدرت‌گیری دارو دسته خمینی در ایران و مجاهدین افغان در افغانستان به نیروئی بزرگ در منطقه بدل شد به مواردی که در مورد حماس گفتم اکتفاء می‌کنم و بر می‌گردم به پدیده بنیادگرایی اسلامی که به باور من وسیله ایست در دست امپریالیست‌ها به خصوص امپریالیسم آمریکا جهت گسترش سلطه امپریالیسم.

می‌دانیم که در جریان انقلاب ایران امپریالیست‌ها در کنفرانس گوادلوپ تصمیم گرفتند در راستای پیشنهاد برژینسکی مبنی بر کشیدن کمر بند سبزی دور شوروی سابق سرکوب انقلاب ایران را به دارو دسته خمینی بسپارند. آنها با شکل دادن به جمهوری اسلامی توانستند هم انقلاب ایران را سرکوب کنند \_ آنهم بدون اینکه نقش خودشان در این سرکوب طبیعتاً خونین بطور واضح مقابل چشم همگان قرار گیرد \_ هم نوکران جدیدشان به اسم صدور انقلاب اسلامی و دفاع از جنبش‌های آزادی بخش شروع به شکل دادن به گروه‌های اسلام‌گرا و حمایت از آنها در کل منطقه کرده و به تدریج گروه‌های بنیادگرای اسلامی را به یکی از نیروهای سیاسی فعال در منطقه تبدیل کنند، امری که به خصوص در ابتدای کار برای مبارزه با حضور شوروی سابق در افغانستان شدیداً به آن نیاز داشتند. چون به قول برژینسکی، دولتمندان آمریکا می‌خواستند در افغانستان برای شوروی ویتنامی درست کنند که روس‌ها نیز مثل آمریکائی‌ها در ویتنام سرانجام با خفت و خواری مجبور به ترک این کشور شوند. می‌دانیم که مجاهدین افغان که از سوی پاکستان و سیا (CIA) مسلح شده و از سوی عربستان و جمهوری اسلامی حمایت مالی می‌شدند نقش بزرگی در جنگ با شوروی در افغانستان پیدا کرده و مبارزات آنها تحت حمایت غرب سرانجام شوروی را مجبور به خروج از این کشور نمود. البته باید دانست که این سیاست جدید تقویت بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه \_ که در این بحث به گذشته‌های دورش پرداخته نمی‌شود \_ در جریان تحولات منطقه بطور طبیعی دچار تحول می‌شد و بسته به مورد امپریالیسم آمریکا به شکل‌های گوناگون از آن سود می‌برد. به طور مشخص، تا شوروی به عنوان یک ابر قدرت وجود داشت و جهان دو قطبی بود پرو بال

دادن و تقویت گروه‌های اسلامی اهداف خودش را داشت و به دنبال فرو پاشی این قدرت گروه‌های اسلامی نقش‌های دیگری پیدا کردند. در مورد شکل دادن به اسلام‌گراها در افغانستان مساله آنقدر روشن بود و هست که خود مقامات دولت آمریکا بارها به آن اعتراف نموده‌اند. برای نمونه وقتی به برژینسکی ایراد می‌گرفتند که این گروه‌های اسلام‌گرا چه جنایاتی می‌کنند پاسخ داد که سقوط شوروی برای تاریخ مهم بود یا وجود تعدادی گروه بنیادگرا با برخی عملکردهای خشونت آمیز!؟ یا هیلاری کلینتون چندین بار رسماً اعتراف نمود که ما این گروه‌ها را شکل دادیم. بنابراین رجوع به همین موارد کافی است تا آنهایی که هنوز رابطه تنیده بنیادگرایی اسلامی با سیاست امپریالیسم را درک نمی‌کنند متوجه شوند که دست‌ان امپریالیسم چگونه از آستین بنیادگرایی اسلامی بیرون می‌آید.

برای نشان دادن تنیدگی بنیادگرایی اسلامی با سیاست‌های امپریالیسم چند مورد دیگر را در اینجا مرور می‌کنم. این موارد نیز به روشی نشان می‌دهد امپریالیست‌ها و به خصوص امپریالیسم آمریکا چگونه در پوشش بنیادگرایی اسلامی که با تروریسم آمیخته است سیاست‌های خود را پیش می‌برد.

با توجه به اینکه از بعد از جنگ جهانی دوم و قدرت‌گیری شوروی دورانی در تاریخ شکل گرفت که به دنیای دو قطبی یعنی دو ابرقدرت شوروی و آمریکا معروف شد، برای امپریالیست‌ها و به خصوص آمریکا خطر شوروی و رقابت با این قدرت تعیین کننده سیاست‌هایشان بود. برای مثال ناتو "سازمان پیمان آتلانتیک شمالی" در تقابل با همین خطر شکل گرفت که البته شوروی هم مبادرت به تشکیل پیمان ورشو نمود. این دو قدرت گرچه در برخی مناطق با هم درگیر هم می‌شدند اما خط اصلی سیاست‌شان زد و بند با هم و توافق در پشت درهای بسته بود.

با فروپاشی شوروی که ریگان آن را امپرتوری شیطان می‌نامید، سیمای جهان تغییر کرد و دیگر آن دشمنی که به بهانه آن میلیاردها دلار صرف تجهیزات نظامی چه هسته‌ای و چه غیر هسته‌ای می‌شد وجود نداشت و طبیعتاً برخی گرایش‌ها در صفوف امپریالیست‌ها و در خود آمریکا به مخالفت با بودجه‌های سرسام آور نظامی برخاستند. در این اوضاع و احوال سرمایه دارانی که از میلیتاریسم سود می‌بردند و حضور نظامی آمریکا در مناطق مختلف برایشان حیاتی بود به دشمنی احتیاج داشتند تا بتوانند به بهانه آن تاکید بر میلیتاریسم خود را در افکار عمومی موجه جلوه دهند. در همان زمان مارگارت تاچر نخست وزیر انگلستان در سخنرانی‌ای در توجیه ضرورت میلیتاریسم برای جهان امپریالیستی، بنیادگرایی اسلامی را کاندید این نقش نمود و گفت به رغم سقوط شوروی اما هنوز اسلام‌گراها وجود دارند و فعالند. به این ترتیب در شرایطی که رژیم جمهوری به مثابه یک نیروی بنیادگرای اسلامی در ایران به قدرت رسیده بود و این رژیم با صرف میلیاردها دلار تقریباً در اکثر کشورهای منطقه گروه‌های اسلامی به وجود آورده بود و این در حالی بود که مجاهدین افغان در افغانستان با شوروی جنگیده و عملاً این قدرت را مجبور به خروج از این کشور نموده بودند، به تدریج بنیادگرایی اسلامی در رسانه‌های امپریالیستی به عنوان خطری که می‌تواند جای خطر شوروی را بگیرد معرفی شد. سیاست امپریالیستی در همین راستا به شکل دادن به طالبان در افغانستان برخاست. در مورد قدرت‌گیری طالبان به ظاهر ضد آمریکائی در افغانستان بعدها بی‌نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان اعتراف نمود "**فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیسی‌ها بود، مدیریت آن را آمریکائی‌ها کردند، خرج آن را سعودی‌ها پرداختند و من اسباب اجرای آن را فراهم آوردم و طرح را اجرا کردم**". به این ترتیب با کمک امدادهای غیبی!! دشمن مورد نیاز در کنار جمهوری اسلامی همیشه آماده به خدمت شکل گرفت.

اما روشن است که خط ارتجاعی جا انداختن بنیادگرایی اسلامی به مثابه ظاهراً دشمن بزرگ در مقابل امپریالیسم آمریکا و شرکاء با صرف تبلیغات در این زمینه در اذهان عمومی آن طور که باید جای نمی‌گرفت حتی اگر ساموئل هانتینگتون تئوری جنگ تمدن‌ها را ارائه نمود که رسانه‌های غربی برایش دست می‌زدند. در واقع نیاز به عمل و عملیاتی بود که این خط را در سطح جهان جا بیندازد. در پاسخ به این نیاز امپریالیستی ۱۱

سپتامبری لازم بود تا بوش به بهانه آن از "جنگ بی پایان" سخن بگوید و با منتسب کردن این عمل تروریستی بزرگ به القاعده و بن لادن که سابقه سال‌ها همکاری با سازمان امنیت عربستان و با سازمان سیا در پرونده خود داشتند تروریسم و بنیادگرایی اسلامی را به عنوان دشمنان تمدن موجود و نظم نوین جهانی معرفی کند و "جنگ بی پایان" خود را با آنها شروع نماید. در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بعد از انفجارهای نیویورک و پنتاگون و غیره و جوی که به دنبال این عملیات‌ها راه انداختند آمریکائی‌ها توانستند، بنیادگرایی اسلامی و تروریسم را به صورت برجسته به عنوان دشمن بزرگ خود معرفی کرده و سیاست‌های میلیتاریستی خود را به بهانه جنک با این دشمنان پیش ببرند.

یک مورد برجسته در رابطه با جا انداختن بنیادگرایی اسلامی به مثابه دشمن بزرگ نظم نوین جهانی مربوط به صحنه سازی در رابطه با بن لادن و بمباران وحشیانه افغانستان به بهانه دستگیری او بود. بن لادن خود مامور سیا در افغانستان و مسئول بسیج و سازماندهی مجاهدین افغان و تجهیز آنها بود و سیا به این منظور میلیون‌ها دلار بودجه در اختیارش گذاشته بود. اما حال در پی سیاست جدید خویش آنها از طالبان دست‌نشانده خود در افغانستان خواهان استرداد بن لادن شدند و چون حکومت طالبان از این کار سر باز زد این کشور را بمباران کردند. باید بدانیم که مردم افغانستان در شرایطی با چنین فاجعه‌ای به بهانه دستگیری بن لادن مواجه شدند که به گزارش نشریه فیگارو در همان زمان‌ها ماموران سیا برای عیادت او به بیمارستان آمریکائی دبی رفته بودند. چنین بود که دشمنی دست ساز جای دشمن قبلی اما واقعی یعنی شوروی سابق را گرفت که آبخوریش خود نیروهای امنیتی آمریکا بودند.

در حالی که آمریکائی‌ها از قبل سیاست خلق مزدوران بنیادگرای اسلامی چون القاعده و طالبان حسابی سود برده بودند در پی‌گیری این سیاست به خلق موجود دیگری پرداختند که نامش را "داعش" گذاشتند. داعش در ابتدا به عنوان دسته‌ای که از القاعده جدا شده بود، در سوریه علیه بشار اسد جنگید و سپس با حمله به عراق "دولت اسلامی در عراق و شام" را بنیان گذاشت و رهبر خود را خلیفه مسلمین جهان معرفی کرد. جالب است که آمریکائی‌ها در شرایطی از جنگ القاعده در سوریه عملاً دفاع می‌کردند که قبلاً آن را دشمنی بزرگ معرفی کرده و در افغانستان مثلاً با وی می‌جنگیدند. همچنین باید بدانیم که القاعده و "جبهه النصره" یکی دیگر از گروه‌های اسلامی که در سوریه با حمایت آمریکا علیه بشار اسد می‌جنگیدند در لیست سیاه تروریستی آمریکا قرار داشتند و بر اساس قوانین آمریکا هرگونه ارتباط مالی و کمک مالی به این جریانات غیر قانونی اعلام شده بود!

اما همکاری آمریکا با داعش نمی‌توانست از چشم نیروهای آگاه جامعه به دور باشد. رسوائی این همکاری به آنجا رسید که نشریه هافینگتون پست گزارش داد که: "مأموران سازمان سیا (CIA) اینک در جنوب ترکیه مستقر شده‌اند و از ماه مارس دولت‌های عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی را در امر همکاری و ارسال محموله‌های جنگی به واحدهای "ارتش آزاد سوریه" راهنمایی می‌کنند." "ارتش آزاد سوریه" همان است که داعش عملاً بخشی از آن بود.

برای اینکه در افشای توطئه‌های امپریالیسم آمریکا متهم به تئوری توطئه نشویم باید اشاره کنم که اولاً معاون دبیر حزب زحمتکشان ترکیه، در همان زمان اعلام نمود که سازمان سیا (CIA) حدود ۶ هزار نفر عرب، افغان و ترک را برای انجام عملیات تروریستی در سوریه استخدام کرده است. تروریست‌های مزبور بخشی از همین ارتش آزادیبخش سوریه بودند. ثانیاً در همان زمان وزیر دفاع آمریکا رسماً به حضور القاعده در سوریه اعتراف کرد. رسوائی همکاری آمریکا با القاعده به آنجا رسید که در همان زمان نیویورک تایمز نیز گزارش داد که القاعده در "قلب انقلاب" سوریه قرار دارد. همچنین نشریه انگلیسی گاردین گزارش داد که "اتحادیه اروپا تروریست‌های اسلام‌گرای سنی را که با پشتیبانی ایالات متحده در سوریه علیه رژیم بشار اسد می‌جنگند، مستقیماً تأمین مالی می‌کند."

جالبه که در حالیکه امریکائی‌ها بطور رسمی اعلام کرده بودند که خط قرمزشان برای دخالت نظامی در سوریه استفاده ارتش بشار اسد از بمب‌های شیمیائی است نیروهای امنیتی ترکیه در یک عملیات اتفاقی یکی از گروه‌های مورد پشتیبانی آمریکا را با مواد شیمیائی دستگیر کردند. این موضوع مربوط به دستگیری ۱۲ تن از عناصر گروه تروریستی "جبهه النصره" که همراه خود حداقل دو کیلو گاز سمی "سارین" حمل می‌کردند بود که توسط نیروهای امنیتی ترکیه به صورت تصادفی دستگیر شدند که البته خبر آن به بیرون درز کرد و رسوائی دیگری بر رسوائی‌های حامیان و پشتیبانان تروریست‌های بنیادگرای اسلامی افزود. این رسوائی نشان داد که امریکائی‌ها چگونه در حالی که استفاده از سلاح شیمیائی را خط قرمز دخالت نظامی خود اعلام می‌کنند در همان حال از طریق تروریست‌های صادراتی‌شان در صدد استفاده از سلاح شیمیائی علیه مردم سوریه می‌باشند. آنها ریاکارانه در صدد بودند تا همین امر را هم هر وقت که خواستند بهانه دخالت هر چه بیشتر و علنی‌تر نظامی خود در سوریه قرار دهند.

در رابطه با داعش البته عملکرد این نیروی دست ساز بنیادگرای اسلامی به سوریه محدود نشد بلکه زمانی که امریکائی‌ها برای تقویت سلطه خود در خاورمیانه در جهت غارت ثروت‌های مردم این منطقه و بهره‌وری هر چه بیشتر از استثمار طبقه کارگر نیاز داشتند که به این مولود تازه خود قدرت بیشتری ببخشند، داعش به شهر موصل عراق حمله کرد و البته ارتش آمریکا ساخته عراق هم هیچ مقاومتی در مقابل این یورش انجام نداد و بعدها رو شد که سران ارتش دستور داده بودند که مقاومتی صورت نگیرد. به این ترتیب داعش با اشغال موصل به دشمنی با قد و قواره یک دولت تبدیل شد و امریکائی‌ها برای مقابله با این نیرو که برای نشان دادن حد جنایتکاری‌اش برخی از عناصرش در مقابل دوربین قلب سربازان سوریه را می‌خوردند، ائتلاف بین المللی تشکیل داد، ائتلافی که حدود ۶۰ کشور در آن دخیل شدند. جنگ علیه داعش شروع شد و امریکائی‌ها برای شعله‌ور ساختن این جنگ که به نوبه خود به کاراندازی کارخانجات اسلحه سازی آمریکا کمک بزرگی می‌کرد به هر اقدامی دست زدند. از جمله بعدها برخی از نمایندگان مجلس عراق اعلام کردند که هواپیماهای امریکایی چند محموله تسلیحاتی را از هوا برای نیروهای محاصره شده داعش در استان دیاله عراق پرتاب کرده‌اند. کار رسوائی آمریکا بالا گرفت به طوری که نمایندگان دیگری از مجلس عراق نیز ضمن اعتراض به دولت آمریکا همین واقعیت را در مناطق مختلف عراق افشاء نمودند. این افشاگری‌ها شکی در تنیدگی داعش با ارتش آمریکا باقی نمی‌گذاشت.

از طرف دیگر در نتیجه رشد تضادهای درونی جناح‌های مختلف در آمریکا به حکم دادگاهی سندی از پنتاگون رو شد که مربوط به سال ۲۰۱۲ بود یعنی پیش از عروج داعش. این سند نشان می‌داد که پنتاگون در سال ۲۰۱۲ یعنی چند سال قبل از رشد سریع داعش، با ارزیابی شرایط سوریه از "امکان بر پایی یک حکومت خلافت اسلامی متحد القاعده در شرق سوریه" سخن گفته و از آن به مثابه یک "فرصت استراتژیک" در راستای "دستیابی به اهداف ایالات متحده در منطقه" نام برده است. افشاء شدن این سند دیگر هیچ شکی در رابطه با چرایی خلق داعش باقی نمی‌گذاشت. این سند به طور آشکار نشان داد که بنیادگرایی اسلامی و داعش نه تهدیدی برای منافع آمریکا بلکه از طرف امپریالیسم آمریکا برنامه‌ریزی شده است تا تسهیل کننده پیشبرد سیاست‌های چپاولگرانه این امپریالیسم و شرکاء در عراق و منطقه و رشد میلیتاریسم در منطقه باشد که از جهات گوناگون به نفع آنهاست. با توجه به این واقعیات باید گفت که وجود داعش یک فرصتی طلائی در اختیار آنها قرار داد.

واقعیتی که توضیح داده شد، همگی نشان می‌دهند که امپریالیست‌ها با توسل به بنیادگرایی اسلامی در همه جا در حال بحران سازی و ناامن کردن کشورها هستند تا شرایط را برای پیشبرد سیاست‌های غارتگرانه‌شان آماده سازند. اگر تا دیروز این نقش را بیشتر "القاعده" بازی می‌کرد حال "بوکو حرام" در نیجریه، "الشباب" در سومالی و "جبهه النصر" و "داعش" و ده‌ها گروه ریز و درشت در سوریه و ... همان وظیفه را پیش می‌برند. به

همین دلیل هم باید با قاطعیت اعلام کرد که بنیادگرایی اسلامی که داعش جلوه‌ای از آن می‌باشد به طور مستقیم نتیجه "استراتژی آمریکا" در منطقه و ابزاری جهت گسترش سلطه امپریالیسم و پیشبرد سیاست‌های آنها بوده است که همچنان تداوم دارد.

می‌خواستیم در این صحبت به مورد حزب الله لبنان و روابط تنگاتنگ‌اش با جمهوری اسلامی هم بپردازم و نشان دهم که چگونه با کمک‌های میلیاردی جمهوری اسلامی به تدریج جریانی در لبنان شکل گرفت که امروز عملاً بخشی از این کشور را زیر کنترل خود دارد. اما می‌بینم که زیاد صحبت کرده‌ام و بهتر است این مورد را به فرصت دیگری موکول کنم. در پایان این بحث و برای جمع‌بندی بگویم که امپریالیست‌ها بعد از علم کردن جمهوری اسلامی در ایران و مجاهدین افغان و طالبان در افغانستان که ارتش پاکستان حمایتش میکرد با کمک همین مزدوران و همچنین کمک‌های مالی عربستان و امارات متحده عربی و قطر شروع کردند به شکل دادن به گروه‌های گوناگون بنیادگرای اسلامی که از اندونزی و فیلیپین تا خاورمیانه و مراکش و سومالی در صحنه سیاسی حضور دارند و عملاً سیاست امپریالیست‌ها را پیش می‌برند و امپریالیست‌ها هم هر گاه منافعشان حکم کند به بهانه دشمنی اینها به تاخت و تاز خود در این کشورها ادامه می‌دهند و با بحران سازی بار بحران‌های خود را بر دوش توده‌های ستم‌دیده این کشورها سرشکن می‌کنند. نیروهای بنیادگرای اسلامی در ضمن با یز ضدیت با امپریالیسم نیروهای انقلابی را به حاشیه می‌رانند.

بنابراین بنیادگرایی اسلامی ظاهراً دشمنی است برای امپریالیست‌ها که آنها می‌توانستند به آن در همه کشورهای آسیا و آفریقا که دارای جمعیت مسلمان می‌باشند از اندونزی و فیلیپین گرفته تا خاورمیانه و مراکش و سومالی شکل دهند و در عمل هم دادند. امپریالیسم آمریکا و شرکایش در همه جا با دستاویز عملکرد چنین نیروهائی مداخلات امپریالیستی خود را توجیه می‌نمایند. بنابراین بدون درک این واقعیت که بنیادگرایی اسلامی وسیله ایست در دست امپریالیست‌ها برای پیشبرد برنامه‌ها و دسیسه‌های خود هیچ نیروئی قادر به تحلیل واقعی این پدیده و برخورد انقلابی با آن نمی‌باشد. در تائید این مدعا باید اشاره کنم که در این سال‌ها شاهد بودیم که چگونه سازشکاران درست با عدم درک ماهیت این پدیده تحلیل‌های رسانه‌ها و اتاق‌های فکر امپریالیست‌ها را در لباس چپ اشاعه دادند به همین دلیل در عمل چهره ضد مردمی و دستان خونین امپریالیست‌ها را از چشم مردم لاپوشانی نمودند که البته همچنان به این کار مشغولند. برای نمونه سازمان فدائیان اقلیت کسانی که داعش را عروسکی در دست امپریالیسم معرفی می‌کردند را به "سطحی نگری" متهم نمود و اتحادیه کمونیست‌ها هم مدعی شد که در قدرت گیری داعش "هیچ «توطئه» و طرح از پیش تعیین شده‌ای نقش تعیین کننده نداشته است". این جریان برای تطهیر چهره امپریالیسم در این ماجرا حتی مدعی شد که آمریکا کنترل خود را از دست داده و دچار "استیصال" گشته است. یعنی از نظر جریان "اتحادیه کمونیست‌ها" خالق داعش نه تنها نقشی در خلق این موجود جنایتکار نداشته بلکه به خاطر وجود آن دچار استیصال هم شده است. بی‌دلیل نیست که امروز هم شاهدیم که برخی از فعالین چپ سابق، حماس را نیروئی مردمی و در صف مقاومت خلق فلسطین معرفی می‌کنند، حال چه پوشیده و چه علنی که البته تغییری در ماهیت مسئله نمی‌دهد و تنها بیانگر آن است که چنین افراد و نیروهائی درکی از ماهیت امپریالیسم و دسیسه‌های ذاتی عملکرد امپریالیست‌ها نداشته و ندارند. اتفاقاً به همین دلیل و با چنان تحلیل‌هائی نیروهای انقلابی را به پیروی از "تئوری توطئه" متهم می‌کنند.

اما، شرایط عینی حکم می‌کند که همه نیروهای انقلابی سیاست‌ها و برنامه‌های امپریالیست‌ها را قاطعانه افشاء نموده و اجازه فریبکاری به آنها ندهند و نگذارند سمت اصلی ضربه که باید به سمت امپریالیست‌ها باشد تغییر کند. در حالی که می‌بینیم تحلیل‌هائی که قادر به تشخیص ماهیت بنیادگرایی اسلامی نیستند و نمی‌توانند با تکیه بر فاکت‌های غیرقابل انکار نقش امپریالیست‌ها را در شکل دادن به این پدیده درک کنند اتفاقاً در تخالف با این وظیفه انقلابی قرار می‌گیرند. بنابراین، باید تاکید کنم که بدون درک این واقعیت که دستان

امپریالیسم از آستین بنیادگرایی اسلامی بیرون می‌آید قادر به فهم آنچه در این منطقه می‌گذرد نخواهیم بود. نمونه زنده اخیر سرنوشت طالبان و قدرت گیری دوباره‌اش می‌باشد که برای هر کسی که چشمی برای دیدن دارد به روشنی نقش امپریالیسم آمریکا را در پر و بال دادن به بنیادگرایی اسلامی آشکار می‌سازد.

(\*) مطلب فوق بحث ارزشمند و مستدلی‌ست که در یکی از جلسات تشکیلاتی چریک‌های فدایی خلق ایران ارائه شده است. این متن اکنون با برخی ویرایش‌های جزئی به حالت نوشتار درآمده و به این ترتیب در اختیار افکار عمومی قرار می‌گیرد.